

"این چه شوریست که در دور قمر میبینم؟"

یک لحظه به کوچه های کابل شهری که سرنا چی های جمهوری اسلامی در ظاهر زیر بیرق قدیم سه رنگ شاهی ولی در باطن سرتا پا سیاه قریب است "ام الدموکراسی" شرق نزدیکش بنامند سری میزنیم و از لابلای ابر های سیاه و تاریک یاس، بی باوری، نا امیدي، ظلم و ستم حاکم بر شهر به تماشا می نشینیم که در آنجا چه میگذرد؟ در مرکز شهر ساختمان های حکومتی را میبینیم که از افراد فاسد، مغرض، استفاده جو، جهادی، طالبی و غیرذالک پر اند و برای اینکه دست مردم به آنجا ها نرسد به بهانه تدابیر امنیتی بواسطه بند های بتونی محاصره شده اند. تاریخ افغانستان نه در زمان امیر عبدالرحمان، نه در زمان حفیظ الله امین و یا حکمرانان مستبد دیگر هیچگاهی شاهد چنین رسوائی نبوده است که حکومت خود را در برابر مردم خودش قلعه بندان کند.

هیچکس به داد کسی دیگر نمیرسد، از رئیس جمهور تا وزیر و مدیر شعبه همه در فکر روز گذرانی خوشگذرانی و زنده گی خود اند، اگر به نام «مل پاسوال پلیس یا جنرال اردوی ملی» و یا شرکت خصوصی امنیتی افراد مسلح دارند از تجاوز به جان و مال مردم هم دریغ نمی ورزند.

همینکه از مراکز حکومتی کمی فاصله میگیریم کوچه های تخریب شده کابل از آنجمله جاده تاریخی میوند که آثار جنایات اتحادیه های شمال و جنوب مجاهدین در سال های ۹۰ مسیحی را تا امروز با خود حمل مینمایند تصویر تکاندهنده از بی مسئولیتی آنها را که در حکومت و حوالی آن و ساخت و بافت های دیگری به نام قضا و خا رنوالی و پارلمان جا گرفته اند نشان میدهند. مخروبه های کنار کوچه ها و

جاده ها که بیجا شده گان جنگ های جهادی را پناه داده اند بیشتر به مغاره های مسکونی قرون وسطی شباهت دارند. در دیگر گوشه شهر که زمانی محل زیست اشراف کابل بود لایه های نو پای قاچاقچی و جنگسالار با پول تریاک، جنگ و رهنمی و بهای خون ملت با شکم های بیلر مانند شان بستر راحت گسترده ویلاها برپا کرده اند. ساختمان های تاریخی کابل چون قصر های دارالامان، پغمان، تپه تاج بیک و چهلستون و پارک ها و تفرجگاه های شهریان کابل که حکایت از گذشته یک شهر زنده، با فرهنگ، زیبا و سرسبز میکنند با وجود سپری شدن سالها از زمان هجوم جهادیان همچنان زیر خاک و خاکستر مستور مانده گوئی که ارواح غوریان از گورستان تاریخ قد بلند کرده غزنه را به کابل آورده اند کسی به فکر اعمار مجدد آنها نیست.

میشائیل لیودرس کارشناس آلمانی در امور شرق نزدیک میگوید: ملیارد ها دالری که به افغانستان سرازیر میشوند عمدتاً یا در کیسه سیاستمداران فاسد میریزند یا در پروژه های معتبر فرماندهان محلی به مصرف می رسند، مردم عادی چیزی بدست نمی آوردند.

غصب خشونت آمیز خانه ها و زمین های باشنده گان اصلی کابل و اشغال ملکیت های مسکونی و غیر مسکونی دولتی توسط رهبران و تفنگ بدوشان جهادی به امر عادی مبدل گشته مرجعی برای پرسش و بازخواست وجود ندارد، در جا های هم که ظاهراً به اساس پلان شهرداری ساختمان های جدید در دست تعمیر اند اداره و هزینه آنها شبکه های مافیائی در اختیار دارند. بیداد فقر، گرسنگی، بی سرپناهی، بیکاری، محرومیت و بیچاره گی در میان باشنده گان شهر که بیشترین از ولایات نقل مکان کرده اند سابقه ندارد. وقتی انسان به چهره، حرکت، روزگار و زنده گی آنها نگاه میکند تصویر شهری نمایان میشود که آدم هایش بعد از زمین لرزه اینسو و آنسو سرگردان اند، نه تنها هست و بودی ندارند بلکه مسئولان و مالکان شهرشان نیز مرده اند.

در مسیر راه به سمت جنوب کابل ساختمانی به چشم میخورد که مردم چه آگاه چه ناآگاه آنرا پارلمان میگویند. نام پارلمان در گذشته البته با آنچه که در داخلش میگذشت تطابق داشت زیرا افراد رهیافته به آن با لقب وکیل گرچه در هیچ دوره و زمانی باعث تحولات مثبت و سازنده سیاسی در حیات کشور نگردیده اند اما لاقلاً بدون نمایش برچه و تفنگ و بدون ایجاد فضای وهم و وحشت از طرف مردم انتخاب میشدند. با تأسف که امروز اکثر افراد جمع شده در آن ساختمان با وجود روشن بودن هویت، شخصیت و عملکرد شان و اینکه چگونه به آنجا راه یافته اند قبای وکالت به تن کرده خود را نماینده مردم می فروشند و بدتر از همه برخی روشنفکرانی که از سواد کافی بهره مند اند و میدانند که رنگ شیر سیاه نیست نیز آنها را وکیل و نماینده مردم خوانده در حقیقت خاک بر چشم مردم می پاشند در حالیکه اگر انگشت شمار آدم های تعلیم یافته غیر جهادی و پنج - ده حزبی آرمان بر باد داده آن ساختمان را ترک نمایند دیگر حتی اداره جورج بوش هم شهامت پارلمان نامیدن آنرا نخواهد داشت.

وضعیت در ولایات خیلی دردناکتر و رنج آورتر از آن است که قلم به ساده گی تصویرش کند. اگر شمه کوچکی از آدمکشی ها، آدم ربائی ها، آدم فروشی ها، تاراج و چپاول و صدها حوادث غم انگیز دیگری که هر روز واقع میشوند ترسیم گردد اولتر از همه روح و روان ترسیم گر برهم خواهد خورد.

انتونیا رادوس گزارشگر کانال های تلویزیونی RTL و nt - v آلمان که از نقاط بحرانی دنیا گزارش میدهد و چندین بار به افغانستان سفر کرده است میگوید:

حکومت افغانی تنها در شهر های بزرگ مانند کابل، قندهار و مزارشریف نفوذ دارد، در بقیه محلات باند ها، جنگسالاران، قاچاقچیان مواد مخدر و طالبان حکمرانی می کنند.

شاید خواننده محترم بپرسد که ازین داستان همه باخبر اند تکرارش برای چیست؟ بلی، من شرح کوتاه وضع داخل کشور را ناگزیر برای آن بازگوئی کردم تا توجه رهبری حزب متحد ملی افغانستان و رهبران انتخاب شده و انتخاب نشده نهضت فراگیر

دموکراسی و ترقی افغانستان (اروپائی) را به عمیق تر شدن هر چه بیشتر وخامت وضع موجود کشور و برخورد عاری از جدیت سیاسی و سطحی بینانه آنها درین رابطه جلب نمایم *

طوریکه در نبشته های قبلی نیز تذکر داده ام هدف تخریب کسی و یا سازمانی را ندارم ولی اگر اندکی تند مینویسم امیدوارم خواننده های ارجمند درک ام کنند چون به قول معروف اگر باد نوزد برگ نمیشورد * به نظر من قضایا آنگونه که هستند باید بیان گردند که با دریغ تا کنون چنین نبوده است، اگر تعدادی از دوستان هر دو سازمان گفتنی های داشته اند بیشتر از نزاکت ها و سلیقه ها متأثر بوده و یا مسایل را اندرز گونه مطرح کرده اند و از بیان واقعی جریانات طفره رفته اند * من ادعای واقعیت گوئی را ندارم اما سعی میورزم آنچه را که میخوانم و میشنوم انعکاس دهم *

اکنون می پردازم به اصل موضوع:

وضع کشور آنگونه که با اختصار عرض کردم وخیم و اسفناک است و از حضور واقعی نیرو های دموکراتیک و مترقی جز موعظه ها و شعار های فریبنده نیز خبری نیست * حال ببینیم این دو سازمان سیاسی یاد شده در چه حالت بسر میبرند * یاد آور میشوم که در بحث روی نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان سازمان اصلی آن در کابل به هیچ وجه مطرح نیست *

به این جملات توجه شود: " اوضاع کنونی کشور شدیداً نیازمند اتحاد و تحرک بهم پیوسته نیرو های ملی، مترقی مخصوصاً اعضای سابق حزب وطن این صادق ترین سر سپرده گان راه آزادی، ترقی و عدالت اجتماعی می باشد * بیائید دین و فرض خود را در برابر وطن دوست داشتنی و مردم رنج دیده و بلاکشیده مان ادا کنیم * هر نوع تعلق درین راه نابخشودنی است، تاریخ ما را نخواهد بخشید " * مرحبا، چه شعار عالی! هیچ افغان میهن دوست و مترقی بخصوص عضو سابق حزب وطن نمی تواند با این فراخوان مخالفت کند اما دشواری قضیه در آنست که این فراخوان نه از جانب سازمان های چپ دموکراتیک باورمند به اندیشه های عدالت اجتماعی بلکه از جانب سازمانی مطرح گردیده که در همان آغاز تشکیل، به این اندیشه ها پشت پا زده اهداف اصلی

خود را در عملکرد های بعدی صریحاً بازتاب داده است. فراخوان ذکر شده از اعلامیه شورای اروپائی حزب متحد ملی مورخ ۱۳ جولای ۲۰۰۷ منتشره سایت انترنتی مهر اقتباس شده است.

من نمیتوانم هدف اینگونه بازی با کلمات و شعار های عوامفربانه را درک کنم بناً می خواهم دو پرسش را مطرح سازم :

یک - قبل از سقوط طالبان سه نیروی عمده سیاسی، روی پرده یا زیر پرده در افغانستان حضور داشتند یعنی طالبان، مجاهدین و تحصیلکرده گان دموکرات و نیرو های چپ. بعد از برکناری طالبان از قدرت تبارز نیرو های دموکراتیک و چپ در قدم اول اعضای دیروز ح د خ ا (حزب وطن) اگر نه در یک حزب واحد اما در یک تشکل جبهه گونه یا شورائی که در ادامه کار میتوانست به یک حزب واحد مبدل گردد دور از امکان نبود، در حقیقت دموکرات ها و نیرو های چپ زمینه آنها داشتند تا بعد از آنهمه شکست و ریخت ها و تجارب تلخ در یک جبهه واحد سیاسی گرد هم آیند و به مثابه یک جنبش نیرومند در برابر ارتجاع جهادی ظاهر شوند. حال پرسیده می شود که چرا اینطور نشد؟ برخی رهبران و کادر های سابق ح د خ ا (حزب وطن) در اواخر سالهای ۹۰ و اوایل سالهای ۲۰۰۰ به رفت و آمدها، ایجاد کمیسیون ها و آغاز روند مذاکرات برای انسجام اعضای حزب در اروپا پرداختند، چرا این پروسه با حوصله مندی تا دریافت یک پلاتفورم واحد فکری و ساختاری ادامه نیافت؟ رهبری و بصورت مشخص رییس کنونی حزب متحد ملی از اشتراک کننده گان فعال این پروسه بود، چرا موصوف یکباره روند مذاکرات را ترک، راهی کابل شده و باعجله به تشکیل حزب خودش اقدام ورزید و به دنبال آن بجای اینکه تلاش هایش را در جهت بسیج نیرو های چپ و مترقی ادامه دهد در صدد کسب شناسائی سازمان مربوطه اش از جانب امریکائی ها گردید؟ آیا این عمل آغاز یکه تازی، خودمحوری، فرکسیون سازی، سازمان و گروه سازی نبود که بعد شمار دیگر آنها ادامه دادند؟ آیا "وحدت خواهی" و "سالم اندیشی" همین را میگویند؟ چطور میتوانیم پروسه را که خود خرابش کردیم با فراخوان ها و شعار های زیبای وطنپرستانه دو باره ترمیم کنیم؟

دو - از یک جانب پیوستن به جبهه که سران و پائینانش همه آلوده در جنایت اند و از جانب دیگر فریاد دموکراسی، وطنپرستی، ترقی و عدالت اجتماعی و شعار سرخ **"اعضای سابق حزب وطن! بدور حزب متحد ملی افغانستان که بیانگر آرمان های وطنپرستانه و ترقی خواهانه شماست جمع شوید** - ازسایت مهر " چگونه میتوانند با هم سازگار باشند و حزب متحد ملی چگونه اعضای سابق «حزب وطن» را به دنبال هم پیمانان جدیدش می کشاند؟

پیمان ها و جبهه های سیاسی را احزاب و سازمان های دارای نقاط نظر مشترک تشکیل میدهند تا به اهداف مرحله ای خویش نایل آیند اما در هیچ مکتب سیاسی و هیچ برنامه ریزی جدی فعالیت سیاسی تا کنون دیده نشده که پیروان اندیشه های سیاسی متضاد جبهه مشترک سیاسی ایجاد نمایند، اگر منافع علیای وطن مطرح باشند دموکرات های واقعی و نه فرصت طلب حساسیت مسئله را درک نموده بر اختلافات ستراتیژیکی خویش در همان مقطع حساس زمانی فایق آمده متحدانه عمل مینمایند ولی بریدن از همسو ها، تک روی، جدائی طلبی و هم پیمانی با نیرو های عقب گرا و ضد ترقی هیچوقت به سود منافع علیای وطن نبوده است. اگر رهبری حزب متحد ملی مدعی است که باحضورش در "پارلمان" و "جبهه ملی؟" آنگونه که در بعضی سایت های انترنتی خوانده میشود اعتبار و حیثیت **حزبی های سابق** را اعاده کرده است مگر سبک مغزان به این افسانه باور کنند، اکثریت مردم، جامعه روشنفکر، مترقی و دموکرات افغانستان این عمل را نکوهش کرده اند، از سوی دیگر مبلغین جمعیت اسلامی افغانستان از تمام امکانات استفاده برده ح د خ ا (حزب وطن) و دوران حاکمیت اش را هنوز هم به نام کافر ها و کمونست ها بی وقفه به باد ناسزا میگیرند ولی رهبری حزب متحد ملی حرفی برای دفاع در برابر "برادران مجاهد" و مسببین جاری شدن جوی های خون و آتش در کابل ندارد که خود گویای تسلیم طلبی است. **حزبی که خودش در بین مردم و نیرو های مترقی بی اعتبار است** چطور میتواند برای دیگران اعتبار سازی کند؟

برای جلوگیری از تشنج و عملی کردن مصالح ملی باید فرهنگ جدید مقابلهٔ سیاسی یعنی فرهنگ عقل بجای تفنگ پخش و اشاعه گردد. بخاطر ترویج این مامول ضرور نیست تمام اصول و پرنسیب های مبارزهٔ سیاسی را زیر پا کرد و خود را به دامن سیه کاران افگند.

در یکی از سایت ها طنزی خواندم که مختصر آن چنین است: هفت ثوری ها هفت ثور را تجلیل میکردند بعد هشت ثوری ها آمدند هشت ثور را تجلیل کردند اکنون که هردو در جبههٔ ملی یکجا شده اند هفت و نیم ثور را تجلیل خواهند کرد.

با هشت ثوری ها کاری نداریم چونکه راه آنها بی آنها بی آنها به زباله دان تاریخ میرود اما اگر حزب متحد ملی این راه را دنبال کند سفر با عافیتی نخواهد داشت و زمانی خواهد رسید که عذرخواهی از تاریخ نیز سودی نخواهد بخشید.

شورای اروپائی نهضت فراگیر که در حقیقت سازمان مستقل و جدا از نهضت فراگیر در داخل افغانستان است در قطعنامهٔ کنفرانس اخیرش نوشته است: "توانمندی نیرو های ملی و مترقی کشور ما در اتحاد آنهاست".

در بارهٔ نارسائی های شورائی اروپائی نهضت فراگیر نظریاتم را در دو نوشتهٔ قبلی « به بهانهٔ نشست ها و کنفرانس های چند سازمان سیاسی» و «در این باره باید عمیقاً اندیشید» ارایه کرده بودم که گرچه به استثنای یاد داشت کوتاه محترم عظیم بابک توضیحاتی در مورد عرایض دریافت نکردم اما تکرار آنها را لازم ندانسته صرفاً در این جا در رابطه با شعار مطروحه در قطعنامه کنفرانس پرسشی دارم.

اگر شورای اروپائی نهضت واقعاً درک نموده است که اتحاد نیرو های ملی و مترقی باعث توانمندی آنها میگردد چرا در قدم اول از خود آغاز نمی نماید؟ ما امروز عملاً با دو نهضت فراگیر دارای ساختار های تشکیلاتی از هم جدا و برنامه های کاری کاملاً از هم متفاوت روبرو هستیم. کنفرانس هالند شورای اروپائی نشان داد که این سازمان با وجود حضور حزبی های رسالت مند دیروز در صفوفش قادر نیست در تفاهم و پیوند با رهبری اصلی در کابل یک ارگان رهبری با کفایت و با درایت که بتواند صداقت و

سلامت سیاسی از خود تبارز دهد بوجود آورد و یک برنامه کاری با کیفیت که شایسته یک سازمان سیاسیست تدوین نماید. همین اکنون هیئت رهبری در ظاهر انتخاب شده شورای اروپائی بوسیله افراد دیگر در پشت پرده هدایت و رهنمای شده خود صلاحیت تصمیم گیری مستقل را ندارد و به گمان اغلب این افراد پشت پرده اند که ادغام شورای اروپائی را با سازمان اصلی در کابل با هراس از اینکه جایگاه خویش را به صفت رهبران معنوی خواهند باخت مانع میشوند و با این کارشان در حقیقت جمعیتی از انسان های صادق را که بخاطر تحقق آرمان های مشخصی در صفوف نهضت فراگیر جمع شده اند آله دست میسازند. تصادفی نیست که رهبری حزب متحد ملی زیر پوشش وحدت، منابع سربازگیری را در شورای اروپائی نهضت فراگیر جستجو میکند چون از ضعف های آن با خبر است در غیر آن چرا این همه نشست ها و مذاکرات نه در کابل که هر دو سازمان مراکز رهبری خود را دارند بلکه در هالند صورت میگیرند؟ گمان نمیروود سازمان با چنین آشفتگی بتواند در اتحاد نیرو های ملی و مترقی نقشی ایفا کند.

برخورد با مذاکرات نیز چنان است که بیشتر به "سیالی و شریکی" عمه زاده ها و عمو زاده ها در خانواده های ملکان دهات میماند تا به مذاکرات جدی دو سازمان سیاسی. وقتی اعلامیه شورای اروپائی حزب متحد ملی درین رابطه که در سایت انترنتی مهر نشر شده خوانده شود واقعاً تعجب برانگیز است. کمیسیون حزب متحد ملی در خانه جمع میشود و منتظر کمیسیون نهضت فراگیر است. کمیسیون نهضت فراگیر دران نزدیکی ها در خانه دیگری نشسته است ولی اجازه ندارد به خانه کمیسیون حزب متحد ملی برود، بعد این به آن تیلیفون میکند و آن به کسی دیگر، این آن را متهم میسازد و آن کسی دیگر را، یکی خیرخواه معرفی میشود و آن دیگر خرابکار و در آخر همه متفرق میشوند و میروند به خانه هایشان.

من درین باره تبصره ندارم و قضاوت را به خواننده های محترم می گذارم.

کشور ما رقت بار ترین مرحله تاریخ معاصر خود را سپری میکند ولی برخی سازمان های سیاسی ما که حلقات رهبری شان ادعای سالم اندیشی، ملی و مترقی و حتی

چپ بودن و مبارزه بخاطر عدالت اجتماعی را دارند بجای اینکه باندیشانند، تصمیم بگیرند و راه به افتند مصروف بازی های پوکر اند.

چنین است وضع ملت که در پنجال سیه روزی و ظلمت به دشواری نفس میکشد و چنین است رفتار و کردار سیاسیون ملت. " این چه شوریست که در دور قمر میبینیم؟!"

www.ayenda.org